

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

ادامه ادله نافین تخصیص قرآن به خبر واحد

دلیل اول نافین را عرض کردیم؛ علاوه بر توضیح و استدلالی که عرض شد، شاهدهی که وجود دارد این است که با خبر واحد می‌توانیم خبر متواتر را تخصیص بزنیم، در حالی که خبر متواتر عنوان قطعی الصدور دارد. پس، قطعیت صدور نمی‌تواند مانع از تخصیص باشد.

دلیل دوم

نافین می‌گویند دلیل حجیت خبر واحد اجماع است که یک دلیل لئی است، و در ادله لبیه باید به قدر متیقن اخذ شود. در ما نحن فیه قدر متیقن خبر واحدی است که مخالف با قرآن و مخصص و مقید نباشد.

اشکال دلیل دوم

جواب از این دلیل آن است که اولاً دلیل حجیت خبر واحد منحصر به اجماع نیست و ادله دیگری نیز مانند سیره عقائیه وجود دارد؛ و این بحث باید در بحث ادله حجیت خبر واحد مطرح شود که در آنجا دلیل را هم از قرآن، هم از روایات و هم اجماع ذکر می‌کنند. در مورد اجماع نیز برخی فرموده اند اجماع اصطلاحی بر حجیت خبر واحد نداریم؛ برای این که جماعتی از فقها مثل مرحوم سید مرتضی و ابن ادریس با اصل حجیت خبر واحد غیر محفوف به قرینه مخالف هستند. پس، یک اجماع اصطلاحی در ما نحن فیه وجود ندارد؛ لذا گفته‌اند باید اجماعی را که در کلمات به عنوان دلیل حجیت خبر واحد آمده است، به اجماع عملی برگردانیم و مقصود از اجماع عملی، سیره عقائیه است.

حتی اگر در بحث حجیت خبر واحد به سیره مسلمین هم استدلال شود، باید آن را به سیره عقائیه برگردانیم نه این که بگوییم یک سیره متشرعیه بین مسلمین، مستقل از سیره عقائیه وجود دارد؛ یعنی اگر مسلمانان نیز به خبر واحد عادل عمل می‌کنند از باب این است که عقلاً چنین رویه‌ای دارند. اگر به خبر واحد عمل نشود، اصلاً نه سقوی محقق می‌شود و نه اجتماعی؛ همه چیز بهم می‌خورد. بنابراین، در بحث حجیت خبر واحد، اجماع تعبیدی یا سیره مسلمانان به صورت سیره متشرعیه نداریم؛ و اگر هم

چیزی وجود دارد، مقصود سیره عقلائی است. در این صورت، ما یقین داریم که عقلا در عمل به خبر واحد هیچ فرقی قائل نمی‌شوند؛ چه خبر واحد مخصص یا مقید قرآن باشد و چه نباشد.

دلیل سوم

دلیل سوم نافین که شاید عمده دلیل آنها همین دلیل سوم باشد، این است که در خود روایات، روایات قطعی الصدوری داریم که دلالت می‌کنند اگر خبری را بر قرآن عرضه کردید و مخالف با کتاب درآمد، آن خبر زخرف و باطل است؛ و یا در بعضی از روایات از قول امام(ع) و پیامبر نقل شده است که می‌فرمایند: اگر خبری مخالف کتاب باشد، ما آن را بیان نکرده‌ایم. این مقدمه را نیز ضمیمه کنیم که در منطق گفته‌اند نقیض موجب کلیه، سالبه جزئی است؛ اگر در موردی با یک کلی مخالفت شود، نقیض این موجب کلی، خاص (سالبه جزئی) است. پس بین اینها تخالف است؛ این روایات هم که می‌گویند اگر یک حدیثی مخالف بود، باطل و زخرف است. و فرض هم این است که این روایات قطعی الصدور و محفوف به قرائن قطعیه است.

جواب دلیل سوم

در جواب باید گفت: ما چهار طائفه روایات داریم - (اکثر این روایات در جلد 18 «وسائل الشیعه» ابواب صفات قاضی در باب نهم ذکر شده است) - طائفه اول روایاتی است که بر وجوب عرضه خبر بر کتاب الله دلالت دارد. روایاتی که می‌گویند هر خبری را که شنیدید، آن را بر قرآن عرضه کنید، فإن وجد فیہ شاهدٌ أو شاهدان علیہ فیعمل به اگر در قرآن یک شاهد و یا دو شاهد بر آن پیدا کردید، به آن عمل کنید والا فلا. پس، اگر روایتی دیدیم که خاص است و آیه قرآن عام، اینجا باید روایت را کنار بگذاریم و به قرآن عمل کنیم. این طائفه از روایات یک جواب روشنی که دارد این است که خود این روایات معارض است با تمام ادله ای که دلالت بر حجیت خبر واحد دارد. چرا که طبق این طائفه اصلاً خبر واحد من رأسه حجیت ندارد؛ نه تنها روایاتی که مخصص است، بلکه اگر بر شاهی از قرآن بر حدیث پیدا نکردیم، طبق این روایات نباید به آن عمل کنیم.

به عنوان مثال: اگر یک روایتی شرط وضو یا تیمم را برای ما ذکر کرد و تخالفي هم با قرآن ندارد - در قرآن راجع به این موضوع مثلاً بحث نشده است - نباید حجیت داشته باشد. لازمه استدلال به این طائفه از اخبار آن است که هیچ خبری در هیچ موردی حجیت نداشته باشد، در حالی که با ادله حجیت خبر واحد که خود آن ادله برای فقیه قطع به حجیت خبر واحد ایجاد می‌کند، برای ما قطع پیدا می‌شود که ظن حاصل از خبر واحد حجیت دارد. پس، جواب از این طائفه اخبار این است که این طائفه معارض با ادله حجیت خبر واحد است و فرض ما الآن در این بحث بعد الفراق عن حجة الخبر الواحد است.

طائفه دوم: «ما دلّ علی الترجیح بکتاب الله عند تعارض الخبرین» اگر دو خبر با هم تعارض کنند، خبری که موافق قرآن باشد، رجحان دارد. بنابراین، آن خبری که موافق قرآن نباشد، اعتبار و حجیت ندارد. جواب از این طائفه این است که إن شاء الله اگر عمری باقی بود، در بحث تعادل و ترجیح باید مطرح می‌کنیم که آیا موافقت با قرآن عنوان مرجح است، یا این که حجت را از لاجت جدا می‌کند؟ استدلال به این طائفه در صورت دوم درست است؛ یعنی اگر گفتیم حدیث موافق با قرآن باشد، حجت است و اگر موافق نباشد، حجت نیست که در این صورت، عنوان معین دارد نه مرجح؛ در حالی که مشهور در آن بحث قائلند موافقت با قرآن از مرجحات است؛ بدین معنا که همه اخبار فی نفسه حجتند هرچند موافق با کتاب نباشند، اما موافقت با کتاب سبب ترجیح احد الاخبارین علی خبر الاخر می‌شود.

طائفه سوم: عبارت است از «الاخبار الدالّة علی عدم صدور الاخبار المخالفة أو غیر الموافقة للقرآن»، روایاتی که می‌گویند

اگر خبري مخالف است و يا موافق قرآن نيست، اصلاً از ما صادر نشده و زخرفاً يا باطل يضرب علي الجدار. طائفه چهارم را نيز مي توانيم در همين طائفه ثالثه داخل كنيم؛ چه آن كه در طائفه رابعه دارد: اخبار مخالف با قرآن **لايجوز العمل به** و **يجب ردّ علمها إلهيم**. عمده طائفه هاي اين اخبار همين طائفه سوم است كه مي گويد خبري كه مخالف با قرآن است، از ما صادر نشده و باطل است؛ **لايجوز العمل به**. جواب مهمي كه در اينجا داده شده، اين است كه مقصود از اين مخالفت، مخالفت تبائني است؛ يعني قرآن فرموده فلان عمل واجب است ولي روايت بگويد حرام است.

اما مخالفت به عموم و خصوص اشكالي ندارد؛ و اصلاً عرف، عام و خاص را مخالف با يكدیگر نمي داند و لذا، در قانونگذاري، قانونگذار اول يك عموماتي را ذكر مي كند و بعد، مخصصات آن را بيان مي كند. اما شاهد بر اين كه مقصود از تخالف، تخالف تبائني است، اين مي باشد كه در خود قرآن عام و خاص وارد شده است؛ آيه اي عام است و آيه ديگر آن را تخصيص مي زند؛ اگر اين مخالفت هم عرفاً مخالفت باشد، چرا قرآن در بيان اعجاز خودش مي فرمايد: **«لو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً»**؛ از اينجا معلوم مي شود كه اختلاف به عموم و خصوص، مخالفت محسوب نمي شود.

جواب دومي كه از اين طائفه داده مي شود، اين است كه مرحوم آخوند در «كفايه» مي فرمايند: **«مع قوة احتمال أن تكون المراد أنهم لايقولون بغیر ما هو قول الله تبارك وتعالى واقعاً وإن كان علي خلافه ظاهراً»** مقصود ائمه ممكن است اين باشد كه ما چيزي كه مخالفت واقعي با قول خدا دارد، نمي گوييم؛ اما ممكن است مخالفت ظاهري داشته باشد. عمده جواب همان جواب اول است كه همه بزرگان بيشتري روي آن اعتماد کرده اند.

دليل چهارم

آخرين دليل نافين اين دليل است كه مي گويند: اگر تخصيص قرآن به خبر واحد جايز باشد، بايد نسخ قرآن به خبر واحد هم جايز باشد. اگر شما بگويد قرآن را مي توان با خبر واحدي كه حجت دارد، تخصيص زد، پس بايد بتوانيم يكي از آيات قرآن را با يك خبر واحد ظني نسخ كنيم؛ زيرا، بين نسخ و تخصيص فرقي وجود ندارد؛ هر دو تخصيصند، منتهي تخصيص اصطلاحی تخصيص في الافراد است ولي نسخ، تخصيص في الزمان است. نسخ تخصيص زماني است كه مي گويد فلان حكم تا اين زمان بوده، از اين به بعد ديگر نيست. اينجا مرحوم آخوند در «كفايه» فرموده اند: فارق بين اين دو اجماع است. در مورد نسخ اجماع داريم كه **نسخ القرآن بخبر الواحد لايجوز**؛ اما چنين اجماعي در مورد تخصيص القرآن بخبر الواحد نداريم؛ و بلكه شايد عكس آن را داشته باشيم.

بيان مرحوم آقاي خوئي

اينجا يك نکته خوبي در كلمات مرحوم آقاي خوئي در جلد پنجم «محاضرات» صفحه 314 وجود دارد؛ ايشان مي فرمايند: مقصود از اين اجماع - كه نسخ قرآن به خبر واحد جايز نيست - اجماع تعبدی نيست؛ مي فرمايند: اين اجماع صغري يك كبراي مسلم بين جميع العلماءست چه عامه و چه خاصه، كه اگر يك چيزي كثير الابتلاء بين مردم باشد، بايد بيان مي شد؛ **«لو كان لبان»**؛ وحيث اين كه اشتهاري ندارد، معلوم مي شود كه ما از اول چنين چيزي نداريم؛ نسخ نيز از اين قبيل است. اگر نسخ قرآن به خبر واحد جايز بود، بايد بين عامه و خاصه مشهور مي شد و همه آن را مي گفتند؛ يعني به حدي كه ديگر قابل انكار نباشد.

شبيه اين مطلب را در فقه زياد داريم؛ مثلاً در باب طواف در حج، هنگامي كه به حجر اسماعيل رسیده مي شود، مشهور فقها مي

گویند همان فاصله باید باشد؛ منتهی همان فاصله را از دیوار بیت حساب می کنند؛ آن فاصله سیزده زراع و خورده ای است ده زراعش دیوار بیت تا دیوار حجر است و بنابراین، یک فاصله خیلی کمی برای طائفین قرار می گیرد. در اینجا برخی از فقها فرموده اند اگر واقعاً طواف محدود می شود و فاصله اش کم می شود، باید بیان می کردند؛ طوافی که هر روز و هر ساعت مردم با آن ارتباط دارند، باید پیامبر و ائمه (ع) این مطلب را فرموده باشند و اگر فرموده بودند، **لبان و اشتهر** . حال که چنین چیزی فرموده اند کشف می کنیم که در حجر اسماعیل مطاف محدود نمی شود.

مرحوم آقای خوئی نیز می فرمایند: این که می گوئیم نسخ قرآن به خبر واحد اجماعاً جایز نیست؛ مقصود، اجماع تعبدي نیست. این اجماع صغری این قاعده مسلمه است که «**لو کان لبان**». نتیجه این شد که ما برای تخصیص قرآن به خبر واحد دلیل آوردیم و همه ادله نافی را نیز رد کردیم؛ بنابراین، تخصیص قرآن به خبر واحدی که حجیت دارد جایز است. والسلام.